



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



2 می 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

## قابل توجه محترم جناب باری جهانی

(قسمت هشتم)

آیا استقلال افغانستان محصول تدبیر آن جنرال وطنپرست است؟

یکی از موضوعات قابل دقت در مقاله محترم جهانی صاحب این متن است که جناب شان با لحن جدی... می نویسند: «اگر تعصب و عقده شخصی و فامیلی نداشته باشیم؛ و به راستی هم کشور خود را عزیز داشته باشیم بایست به روح ان قهرمان استقلال و شجاعت آن راد مرد افغان درود بفرستیم نه آنکه انجناب را جاسوس و فرستاده کشوری بخوانیم که در مقابل آن به راستی، فداکاری و وطنپرستی جنگید و استقلال افغانستان محصول تدبیر آن جنرال وطنپرست است و مردم این سرزمین باید مدیون فداکاری های او میبودند که نیستند.»

در متن فوق ذکر "تعصب و عقده شخصی و فامیلی" و نیز اشاره به اینکه اگر "کشور خود را عزیز داشته باشیم"، همچنان کلمات "جاسوس و فرستاده کشور" نکاتی اند، از نظر شخصی بحث طلب و تاحدی توهین آمیز که نمیخواهم درباره آن محض برای رعایت حفظ ادب و احترام زیاد بپیچم، اما با اطمینان اینقدر عرض میکنم که صد شکر خدا اینجانب بطورکل فارغ از هر نوع تعصب بوده و در بیان حقایق تاریخی و ملی همیشه کوشیده است از قضاوتهای انفسی دوری جسته و متکی به واقعیت های مستند بطور آفاقی به قضایا برخورد و ابراز نظر نماید. وطن و مردم خود را تاحدی دوست دارم که در مبارزه با دشمنانش تا سرحد زندان و مرگ پیش رفته و اما اینکه زنده مانده و نجات یافته ام، البته لطف الهی شامل حال من و دوستان هم‌رزم ما بوده است. من هیچگاه در نوشته های خود محمد نادرخان را "جاسوس" خطاب نکرده و این اتهام را مایه تأسف میدانم. با ذکر همین مختصر به حیث یک گلابیه شخصیات جناب جهانی صاحب، اکنون برمیگردم به اصل موضوع به فرموده ایشان که: «استقلال افغانستان محصول تدبیر آن جنرال وطنپرست است و مردم این سرزمین باید مدیون فداکاری های او میبودند که نیستند.»

طوریکه قبلاً تذکر رفت، شاه امان الله با استفاده از تغییر اوضاع سیاسی جهان پس از ختم جنگ عمومی اول و استفاده از تحولات ناشی از آن، با وجود ضعف بنیه نظامی و مخالفت بعضی شخصیت های مهم افغان، این شجاعت و شهامت را از خود نشان داد که برای حصول استقلال کامل کشور از تحت الحمایگی انگلیس، متعاقب رسیدن به سلطنت جنگ سوم افغان - انگلیس را در سه جبهه براه اندازد: جبهه مشرقی تحت قیادت سپهسالار صالح محمدخان، جبهه غربی - قندهار تحت قیادت عبدالقدوس خان اعتمادالدوله و جبهه جنوبی تحت قیادت سپهسالار محمدنادرخان. جنگ در جبهه خیبرنخست به شکست مواجه شد و اما بسرعت به جبران آن تا حدی زیاد پرداخته شد و ساحات متصرفه توسط قوای انگلیسی را قوتهای قومی و مردمی با عساکر حکومتی دوباره از دست انگلیس ها خارج کردند (به استثنای یک ساحه کوچک "دکه")؛ در جبهه قندهار با وجود تلفات قوای افغانی، باز هم انگلیس ها نتوانستند به خاک افغانستان پیشرفت نمایند و برای کوتاه مدت سپین بولدک را تصرف کردند. تنها در جبهه جنوبی موفقیت نصیب مجاهدین و قوای مردمی بخصوص اقوام وزیری، مسعود (میسود) و خدران که با شهامت در کنار عساکر کم تجربه حکومتی جنگیدند، توانستند یک قسمتی از اراضی آنطرف خط دیورند را در تصرف خود در آورند.

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په خیر و لولی

هنوز جنگ ادامه داشت که جانب برتانیه پیشنهاد متارکه و توقف جنگ را به شاه امان الله ارائه کرد و خواهان حل مشکل از طریق مذاکره گردید به شرطیکه قوای افغانی به اندازه بیست میل از خطوط جبهه بطرف افغانستان به عقب بکشد، اما شاه متارکه را به شرط قبول استقلال کامل افغانستان پذیرفت و به این اساس جنگ متوقف گردید و مذاکرات سیاسی بین انگلیس ها و افغانستان آغاز شد و با این جنگ مختصر و کوتاه، راه دراز سیاسی و مذاکرات با طرف انگلیس آغاز و در عین زمان با اعزام یک هیئت بنام "سفارت سیار" استقلال افغانستان از طرف کشور مهم قدم بقدم شناخته شد تا آنکه انگلیس ها ناگزیر به قبول آن گردیدند و روابط سیاسی را با افغانستان مستقل و آزاد آغاز کردند.

بحث ما در اینجا صرف در محور فعالیت های سپهسالار محمد نادر خان در جبهه جنوبی متمرکز می باشد و اینکه آیا واقعاً استقلال افغانستان محصول تدبیر ایشان است، یا چطور؟

قبل از آنکه به شرح مزید این موضوع در محاذ جنوبی پرداخته شود، لازم است به دو نکته ذیل که در موفقیت جنگ بطور کل در آن محاذ بخصوص در فتح تل و وانه نقش عمده بازی کردند، اشاره نمود: یکی اینکه قوای افغان در هر سه میدان جنگ با قوای منسجم انگلیسی قابل مقایسه نبود، نه از لحاظ تجهیزات نظامی و نه از نظر تعلیمات مسلکی نظامی و اما قوای قبیایلی و مردمی ثابت ساختند که در جنگ های چریکی در کوهستانات استاد هستند و توانستند در این حالات تلفات سنگین بر قوای دشمن وارد نمایند؛ دیگر اینکه در جنگ سوم افغان - انگلیس «پلان عمومی جنگ توسط انگلیس ها طوری طرح شده بود که در قسمت های وزیرستان (جبهه جنوبی) و بلوچستان (جبهه قندهار) آنها موقف دفاعی اختیار نمایند و اما با مؤثرترین قوای عمده خود به مقابل جلال آباد (جبهه خیبر) پیشروی کنند و هدف شان جدا ساختن جنگجویان قبایل سرحد آزاد از قوای اردوی افغان، مستحکم ساختن "خیبر" و باز کردن راه بطرف کابل بود.» (دیده شود: داکتر زمانی: مأخذ بالا، صفحه 77 به نقل از نوشته: رابرت ستراوس هوپ، 1943، صفحه 93، تلگرام شماره 6623، مورخ 15 می نایب السلطنه هندبرتانوی به وزیر امور هند در لندن)

محاذ جنوبی به قوماندانی سپهسالار محمدنادر خان که ساحه فعالیت آن را کوتل پیوار و قلعه وانه وزیرستان در بر میگرفت، اساساً به سه ساحه تقسیم گردیده بود: ساحه وزیرستان زیر قومانده شاه ولیخان، ساحه گرم را شاه محمود خان و ساحه مرکزی خوست را شخص سپهسالار خودش رهبری میکرد و هدف عملیاتی این محاذ مقابله با افواج انگلیس در ساحات وزیرستان، کوهات و گرم بود.

در طول چهل سال سلطنت راجع به فتح "تل" و "وانه" و شهکاریهای سپهسالار محمد نادر خان گزارشهای پر آب و تاب و اغلب مبالغه آمیز در مطبوعات کشور به نشر رسیده و استرداد استقلال کشور را مرهون قهرمانی های آن سپهسالار میدانستند. متأسفانه این موضوع خط سرخ نظام شاهی بود که هیچکس از آن عدول کرده نمیتوانست و جرأت نمیکرد درباره واقعیت های آن زبان به کلام بگشاید. اما تحولات بعدی با نشر آثار و اسناد مختلف قدم بقدم پرده از روی حقایق برداشت و این طلسم را شکست و شک و تردید را بار آورد که گویا استرداد استقلال کشور تنها "با یک فیر توپ، آنها از پشت تپه های بلند بسوی قلعه تل و آتش گرفتن کاهدان آن قلعه" بدست آمده باشد!

در ارتباط با این موضوع البته کتب و مأخذ متعدد با نگاه های متفاوت به نشر رسیده که بعضی زیر تأثیر حکومت های بعدی پس از سقوط سلطنت امانی نوشته شده از جمله کتاب "نادر افغان"، "یادداشت های من" و تعدادی دیگر، و بعضی ها هم با ملاحظه شرایط حاکم بحث را بیشتر بر مسایل حاشیوی موضوع متمرکز ساخته اند که ذکر همه بر طول کلام می افزاید. اما در جوار این همه آثار، یکی هم کتابی است که نویسنده آن شخصاً در محاذ جنوبی حضور داشته و همیشه در معیت سپهسالار و نیز به حیث یک شخص بسیار معتمد و مشاور ارشد او بوده و سالها بعد خاطرات خود را نوشته است که با مطالعه آن میتوان به واقعیت های عینی جریان رویداد ها در این محاذ پی برد و در قبال آن به سؤال های جواب نیافته در دیگر آثار بطور قناعت بخش دست یافت. این شخص همانا ظفر حسن ایبک نام دارد که یکی از اعضای فعال حکومت مؤقت هند و جزء کسانی بوده که تعدادی از آنها در کابل برای آزادی هند از استعمار انگلیس تحت نظر مولانا عبیدالله سندی فعالیت میکردند. ظفر حسن ایبک خاطرات خود را در اواخر عمر تحت عنوان "افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار

محمد هاشم خان" به زبان اردو نوشته و بعدها بوسیله فضل الرحمن فاضل، به دری ترجمه شده که تاحال پنج بار با اضافات جدید تحشیه و چاپ گردیده است. یک نسخه چاپ سوم (سال 2009م) این کتاب را حین سفر خود در کابل بدست آوردم و به دقت مطالعه کردم و با مطالب مهمی برخورد کردم که اینک بعضی قسمت های آنرا در ارتباط با رویدادهای جنگ استقلال در محاذ جنوبی به حیث یک سند معتبر و آنهم بوسیله شخصی که در همه صحنه های آن جنگ حضور داشته و نیز از معتمدان و دوستان نزدیک سپهسالار محمدنادر خان بوده است، ذیلاً با ذکر صفحات آن مربوط به فصل "جنگ استقلال" بطور فشرده تقدیم میدارم و امیدوارم که خوانندگان گرامی به عبارات و نکات مهم ذیل در زمینه دقت نمایند، بخصوص به پراگرافهای اخیر آن که با حروف درشت به نمایش گذاشته میشود:

ظفر حسن ایبک می نویسد: «سردار محمدنادر خان وقتی که بطرف محاذ جنوبی حرکت میکرد، از من خواست تا او را همراهی کنم، اما من در جواب گفتم: این کار تنها بعد از اجازت مولانا صاحب [مولانا عبیدالله سندی که به حیث وزیر حکومت مؤقت هند به کابل پناهنده شده بود] ممکن است. من وقتی که این خواهش سپهسالار نادر خان را به مولانا صاحب یادآور شدم، برایم گفتم: "تو عوض جواب دادن بایستی فوراً خواسته او را انجام میدادی."» (صفحه 160)

«سردار محمدنادر خان همراه با سه غنند پیاده، چهار عراده توپ کوچک که بر بالای قاطر بار می گردید، دو توپ هویتزر Howitzer جرمنی و یک دسته از نیروهای ارگ شاهی کابل را ترک گفت و به شهر گردیز که مرکز ولایت جنوبی است، رهسپار گردید. روز بعد من برای اخذ تفنگ و مرمی درخواستی تقدیم داشتم و سه روز بعد سوار بر اسب حکومتی عازم گردیز شدم ... او از دیدن ناگهانی من زیاد خرسند گردید.» (صفحه 160)

«چند روز بعد از رسیدن غندهای کابلی به گردیز، تقسیمات شروع شد: اعزام یک غنند به وزیرستان و اعزام دو غنند به پیوار فیصله گردید، اما آنها بخاطر تحریک بعضی از افسران شریر [؟] در برابر سپهسالار نادر خان و برادرانش علم مخالفت بر افراشتند و سپهسالار را قاتل امیر حبیب الله خواندند و بغاوت در برابر آنان، بار دیگر جنگ و دندان نمود. اما سپهسالار با بسیار هوشیاری و دوراندیشی فتنه را خاموش ساخت زیرا اگر او چنین نمیکرد، بار دیگر آن سپاهیان او را در اسارت می آوردند و شاید هم او را به قتل می رساندند.» (صفحه 160)

«در این وقت سران قبایل افغان به گردیز آمدند و به خدمت سپهسالار مشرف شدند و آمادگی خود را برای جنگ ابراز داشتند. به این ترتیب در پهلوی نیروهای منظم حکومتی، رضاکاران افغان و عده ای از مهاجران گردآمدند. از طرف حکومت افغان اسلحه، مرمی، باروت، مواد خوراکی و پول نقد تهیه و جهت ارسال به گردیز آماده گردید. افراد یادشده به قبایل جنگجو منسوب و تعداد ایشان از سپاهیان نیروهای حکومتی بیشتر بود، اما طوریکه بعداً در میدان عمل ثابت شد، این مردم به دسپلین عسکری باور نداشتند و از همین رو در میدان جنگ از ایشان سودی عاید نگردید... قبایل منگل و جدران از جمله قبایل مشهور افغان بودند، سرکرده قبیله جدران ببرک خان نام داشت که همراه با فدائیان خود به گردیز آمد و در قلعه گردیز مهمان سپهسالار بودند.» (160 - 161)

«سردار محمدنادر خان تقریباً 20 روز در گردیز اقامت کرد، هدف از این قیام آمادگی رزمی و گفتگو با سران مختلف قبایل بود تا معلوم کند که به چه تعداد افراد رضاکار را میتواند فراهم کند و به چه تعداد را میتواند به میدان جنگ اعزام دارد و بایست چقدر کمک مالی با ایشان کرد. بر علاوه باید او این مدتی را در گردیز سپری می نمود تا سردار عبدالقدوس خان به قندهار مواصلت می ورزید و آمادگی نظامی می گرفت. صالح محمد خان قبل از همه به محاذ خود رسیده بود. آمادگی های او به آسانی سروصورت یافته بود، زیرا فاصله میان کابل و جلال آباد کوتاه بود و وسایل جنگی هم به آسانی و بزودی به او می رسید.» (162)

«در آغاز ماه می 1919 [ثور 1298 ش] سپهسالار محمدنادر خان قبل از ترک گردیز، برادرش شاه ولی خان را به فرماندهی شهر "ارگون" منصوب و او را بدانصوب اعزام داشت، همزمان با آن برای انگیزه آفرینی جهت اشتراک در جهاد بردار کوچک حضرت صاحب شوربازار [فضل عمر مجددی بعداً ملقب به نورالمشایخ] از طرف امیرامان الله خان فرستاده شد تا مردم را به جهاد فراخواند، اما بعدها معلوم شد که او جز به شکم

پروری خودش، کار دیگری در میان مردم و مریدانش انجام نداد[؟].... سپهسالار برادرش شاه محمود خان را به فرماندهی محاذ "پیوار" مقرر داشت و عبداللطیف مهاجر را به معیت او فرستاد... روز دیگر سپهسالار همراه با نیروهای رزمی اش گردیز را ترک گفت و بسوی سرحد رهسپار گردید، بقیه اردوی شاهی و اندکی پیش از سپاهیان یک غند، دوتوپ هویتزر جرمنی را که افغانها آنرا توپ "هژده پنی" می خوانند و چهارپایه توپ قدیمی که بر قاطر حمل میگردید، این لشکر را همراهی میکرد.» (164)

«لشکرپس از طی گردیز جهت سپری کردن شب، خیمه های خویش را نصب کردند، خیمه سپهسالار بسیار بزرگ و از سه حصه تشکیل یافته بود. او خود در حصه ای که بطرف راست ورودگاه خیمه قرار داشت، استراحت میکرد. از حصه میانی آن محافظش بهره داری میکرد و حصه طرف چپ آن برای استراحت من تعیین گردیده بود. تا قبل از رسیدن به نبردگاه "تل" در طول راه همین رسم معمول بود.... سپهسالار بر من اعتماد کرد و مرا در خیمه خویش جای داد و من ممنون او هستم و به اساس مهربانی او بود که افسران افغانی بر من اعتماد شان حاصل گردید و من اعتبار بیشتر کسب نمودم. بعدها اگر از جمله آن افسران می خواست تقاضایی از سپهسالار نماید، از طریق من عریضه شان را به سپهسالار تقدیم میداشتند... در این مرحله من جهت گزارش از حالات جنگ در هر هفته دوسه مقاله می نگاشتم و جهت چاپ به "سراج الاخبار" [در آنوقت "امان افغان" جای سراج الاخبار را گرفته بود] می فرستادم و به این وسیله مردم در کابل از حالات سنگرگاه ها اطلاع می یافتند و در حقیقت من به حیث خبرنگار افتخاری نیز وظیفه انجام میدادم. اما نوشته های من از زیر نظر سپهسالار می گذشت.» (165)

«روز دیگر به "متون" رسیدیم، سپهسالار تصمیم گرفت تا ده روز در آنجا سپری کند و در آن ده روز به تهیه حیوانات بارکش که جهت رسیدن به محاذ ضروری بود، پرداخت و وقتی ما در متون بودیم خریده ای [نقشه و پلان محاربوی] که مبین موقعیت لشکر انگلیسی بود، بدست سپهسالار رسیده بود، خریده مربوط تل بزرگتر بود، بخشی این خریده نظامی که به تل ارتباط داشت، انلارج [بزرگ] شده بود که تفصیلات مواقع کوچک آنها به خوبی به نظر میرسید و در آینده جنگ این خریده به لشکرهای افغانی بسیار کارآمد ثابت شد.» (167) [اینکه این نقشه مهم استراتژیک "تل" را با جزئیات آن کی و چگونه به سپهسالار رسانیده بود، خود یک سؤال مهم است، مگر آنکه انگلیسها خود شان این کار را کرده و سپهسالار را از جزئیات موضوع آگاه ساخته باشند . والله اعلم - کاظم]

«در متون روز دیگر به ما اطلاع رسید که قبایل وزیر و مسعود [میسود] بر "وانه" و سایر حصارهای انگریزی حمله کرده است، ملیشیای سرحدی [مربوط قوای انگلیس] مقیم وانه قلعه را خالی کرده، برخی به خانه های خود برگشته اند و تعدادی هم به نزد سردار شاه ولی خان رفته و برای او اسلحه خویش را تسلیم داده اند. قبایل وزیر و مسعود همچنان لین های تیلیفون و پایه های آنرا ویران نموده سبب هراس و بیم آنان شده اند، سپاهیان ملیشیا و مجاهدین سرحدی پس از این در همی و بر همی جهت اخذ انعام به [طرف] افغانستان آمدند.»

«در متون از آمدن ما سه روز سپری می شد که از طریق کابل از اوضاع دگرگون محاذ جلال آباد بصورت رسمی اطلاع آمده برای ما آشکار گردید که صالح محمدخان قبل از اینکه از طرف کابل اعلان جنگ صورت گیرد، در تورخم بریک چشمه متنازع فیه به تاریخ 2 می 1919م [12 ثور 1298] با انگریزها به جنگ آغاز کرده است. انگریزها طیاره ای را فرستاده بر لشکر او دو بم ریخته اند که به این ترتیب پاهای او زخمی گردیده است و صالح محمدخان "پای ما شهید شد" گفته [با محمدگل خان مومند رئیس ارکان جبهه] سنگر را ترک و به قسمت "دکه" عقب نشینی کرده است و لشکر، خود را بدون سر و سردار یافته میدان را ترک گفتند. نیروهای پیشقراول انگلیسی آنها را تعقیب کرده و دکه را متصرف شدند. مردم جلال آباد از این شکست گمان کردند که حکومت سرنگون خواهد شد. از همین رو آنها به شهر جلال آباد آمده به چور و چپاول پرداختند... همراه با این خبر رسمی، امیر صاحب سپهسالار محمدنادر خان را نیز فرمان داده بود که فوراً حرکت کرده به هندوستان حمله نماید تا نیروهای انگلیسی از دکه پیشروی نکرده به جلال آباد تسلط نیابند.» (168)

«با اطلاع از این خبر سپهسالار و همه افراد همراز او که من نیز در جمله بودم، نهایت متأثر گردیدند، زیرا از این قضیه برمی آمد که همه بر نامه های جنگی با خاک یکسان شده است. اما این خبر از سایر لشکریان، افسران

و کارمندان ملکی بصورت کامل پنهان نگهداشته شد و روز دیگر به لشکر فرمان داد تا به سوی مرز حرکت نمایند.»

«قراین میرساند که انگلیسها در آن روزگار، کاملاً حواس باخته بودند، آنها نه اطلاعات مقدماتی از نقل و حرکت لشکر افغانی داشتند و نه بوسیله جاسوسان خود از حالات اصلی افغانستان می توانستند معلومات بدست آورند و بخاطر شورش در پنجاب دست و پای خود را گم کرده بودند، ورنه اگر اندک از جرأت کار میگرفتند، می توانستند بعد از تسلط دکه، جلال آباد را به آسانی متصرف گردند و در وقتی که سپهسالار سوی محاذ سمت جنوبی به حرکت شروع کرد، می توانستند بر او نیز حمله کنند و لشکر او را شکست دهند، زیرا لشکر افغانی نه کدام تجربه جنگی داشت و نه از دسپلین و نظم و نسق نظامی در میان شان نام و نشانی بود. قرارگاه های ملیشیای سرحدی که با افغان ها همکاری خود را اعلان کردند، باعث هراس بیشتر انگریزها گردید.» (169) [انگلیس ها از همه جریانها آگاه بودند، ولی حمله به جلال آباد را لندن اجازه نداد، زیرا این حمله جنگ عیار را با افغانستان معنی میداد و وزیر دولت انگلیس در امور هند ضمن غور بر پیشنهاد ویسرای هند گفت: این اقدام سبب جنگ میگردد و چنان اقدام برتانیه را در افغانستان برای مدت طولانی مصروف می سازد و عساکر برتانیه در میان آتش حملات خصومت آمیز قبایل خواهد سوخت...، دیده شود آدامک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال"، ترجمه علی محمد زهما، صفحه 141]

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم